باسمه تعالی

شناسنامه کتب خطی

عنوان	من لا یحضره الفقیه (ترجمه ـ)		
مؤلف متن	ابن بابویه	شارح:	
مصحح / مترجم	سید محمد علی نجفی	موضوع:	اخبار
کاتب	سید محمد علی رضوی نجفی	زبان:	فارسی ـ عربی
تاریخ تحریر	۱۹ ربیع الاول ۱۲۱۰ ؟	اوراق:	۳۵۸
خط / سطر	نستعلیق و نسخ / ۲۹	شماره عمومی:	۴۳۶۲۵
طول / عرض	۴۳/۵ × ۲۷	خریداری: / تاریخ خرید:	آستان قدس از مهرداد خداوردی / آبان ماه ۱۳۸۹
ملاحظات	محل کتابت: ولایت سند در شهر شکارپور مصدر به فهرست مطالب کتاب است.		

علیزاده

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

فهرست ترجمهٔ ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه

فی عبادات مذهب امامیه صلوات الله علیهم اجمعین من الطهارة والصلوة والزکوة والحج والصوم والاعتکاف والزیارات سید المختار والائمة الاطهار والحقوق والفرض علی الجوارح و اداب السفر وغیره

در بیان فهرست ترجمه کتاب من لا یحضره الفقیه در عبادات مذهب امامیه صلوات الله علیهم اجمعین از احکام طهارت و اداب نمازهای فریضه و نوافل و مسائل آن و در بیان زکوة و خمس آل محمد و در بیان اداب مسافر و طریق حج بیت الله الحرام و در وجوب روزه ماه مبارک رمضان و اعتکاف و در طریقه زیارت رسول خدا و ائمه هدی و در بیان حقوق مردمان بر یکدیگر و در بیان فرائض ...

بسم الله الرحمن الرحیم

ترکیب بسم الله الرحمن الرحیم باحرف جر اسم مجرور به با جار و مجرور متعلق و راجع با بتدأت مضاف باسم ذات که الله است و الله مضاف الیه
رحمن صفت الله رحیم صفت بعد از صفت از برای الله یعنی ابتدا میکنیم بنام خدای که این صفت دارد رحمن است یعنی روزی میدهد مؤمن و مشرک را
بشرط اجان و رحیم است یعنی می آمرزد مؤمن را بشرط ایمان اللهم بفتح الف و سکون لام اول و مد و شد لام ثانی و ضمها و فتح میم اسم
ذات حضرت باری تعالی است جل شانه یعنی خدایا انی حرفی از حروف مشبهه بالفعل است و یای نسبت است یعنی بدرستیکه من احمدک
بفتح الف و سکون حا و فتح میم و ضم دال و فتح کاف صیغه متکلم وحده است یعنی ستایش و ثنا میکنم ترا و اشکرک بفتح الف و سکون شین
و ضم را و فتح کاف یعنی شکر میکنم ترا من بنعمتهای که بمن ارزانی داشته و اومن بک واو واو عطف است با الله اومن بضم الف و سکون واو و ضم میم
و ضم نون یعنی ایمان آورده ام بذات مقدس تو و اتوکل علیک واو واو عطف است به الله اتوکل بفتح الف و تا و واو و سکون کاف یعنی توکل
بذات فایض البرکات تو میکنم و اتقرب بذنبی الیک واتقرب بضم الف و کسر قاف باشد و ضم را یعنی اقرار بگناه و عصیان خود میکنم بسوی تو ای خالق من
و اشهدک انی مقر بوحدانیتک واو واو عطف است با الله اشهدک بفتح الف و سکون شین و فتح ها و ضم دال صیغه متکلم وحده است
کاف ضمیر است راجع با الله یعنی بتحقیق که من گواه میگیرم ترا بانیکه من اقرار کرده ام بیگانگی ذات اقدس تو و منزهک عما لا یلیق بذاتک
واو واو عطف است با الله منزهک بضم میم و فتح نون و کسر و شد زا و ضم ها اسم فاعل است یعنی منزه و پاک و بری میدانم ترا از آن چیزی که سزاوار
بذات مقدس تو مما نسبک الیه من شبهک مما جر است از برای جمله پس نسبک بفتح ن و سین و ب و کاف فعل ماضی است
یعنی از آن چیزی که نسبت داده اند ترا بسوی او و آن کسانیکه شبیه برای تو مقرر کرده اند مثل بت پرستان که میگویند اصنام شبیه خدا آیند و الحد فیک
واو واو عطف است الحد بفتح الف و سکون لام و فتح حا و دال صیغه مفرد مذکر است از فعل ماضی معلوم فیک فی حرف جر است کاف ضمیر است مجرور به فی
این جار و مجرور راجع است به الله یعنی کسانیکه ملحد شده اند یعنی کسیکه گمراه شده اند بذات واجب الوجود تو مثل جماعت دهریه که ایشان را مذهب است

که میگویند عالم خالقی ندارد و قدیم است و اقول انک عدل فیما قضیت واو واو عطف است با الله اقول بفتح الف و ضم قاف و سکون واو
و ضم لام صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم یعنی میگویم من که بتحقیق ذات مقدس تو عادل است در چیزی که در قضا و قدر خود از برای بنده کان
مقدر کرده حکیم فیما امضیت حکیم بفتح حا و سکون کاف و مد تحتانی یا و رفع میم و رفع دو پیش را گویند حکیم مبتدا است فی حرف جر است ما مجرور
به فی است امضیت صیغه متکلم وحده است از فعل مضارع معلوم خبر است از برای حکیم یعنی از روی حکمت و دانائی آن چه مشیت تو بر آن قرار گرفته است و از علم تو
گذشته است لطیف لما شئت لطیف بفتح لام و سکون و مد تحتانی طا و یا و رفع فی اسم فاعل است لام حرف جر است ما مجرور به لام است شئت صیغه مفرد مذکر
حاظر است از فعل ماضی معلوم یعنی صاحب لطف و مهربانی از برای هر چیزی که مشیت تو قرار گیرد بآن لم تخلف عبادک لفاقة لم لم جازمه است تخلف
بفتح تا و سکون خا و کسر لام صیغه مفرد مذکر حاظر است از فعل مضارع محلا مبتدا است عبادک خبر است از برای لم تخلف لام حرف جر است فاقة مجرور به لام است
ضمیر است راجع به الله یعنی خلف نمیکنی وعده خود را بر بندگان از روی تفوق و عظمت و جلال خود و ضعف و بی نوائی بندگان و لا کلفتهم دون
طاقة واو واو عطف است لا لای نافیه است کلفت صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی هم ضمیر است راجع با الله دون طاقة خبر است از برای جمله پس
یعنی تکلیف ما لا یطاق بر بندگان نکردی نظر بضعف بشریت تو تکلیفی بر بندگان کردی که طاقت او را داشته باشند و انک ابتدأتهم بالنعم
رحیما واو واو عطف است به الله انه حرفی است از حروف مشبهه بالفعل کاف ضمیر است ابتدأت صیغه متکلم وحده است از فعل مضارع هم ضمیر است
راجع به بندگان آن باحرف جر است نعم فعل ماضی است رحیما صفت الله است این جمله محلا مجرور است به با یعنی بتحقیق تو که پروردگاری خلق کرده بندگان را
از برای نعمتهای خود از روی ترحم و مهربانی و عرفتهم لا لاستحقاق حکیما واو واو عطف است عرفت صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی
معلوم هم ضمیر است راجع با الله یعنی شناسانیدی ذات مقدس خود را بر بندگان چنانچه سزاواری تو او را از روی حکمت و دانائی فاکملت
لکل مکلف عقله فا فای تفریع است اکملت صیغه متکلم وحده است از فعل مضارع معلوم لام حرف جر است کل مجرور است به لام جار و
مجرور خبر است از برای اکملت مکلف مبتدا است عقله خبر است از برای مکلف یعنی کامل و درست کرده از برای هر مکلفی عقل او را و اوضحت له
سبیله واو واو عطف است اوضحت صیغه مفرد مذکر حاظر است از فعل ماضی لام حرف جر است هی ضمیر است مجرور به لام جار و مجرور متعلق مکلف
سبیله خبر است از برای جمله پس یعنی واضح و آشکارا گردانیده از برای مکلفین یعنی بندگان راه دین ایشان را و لم تکلف مع عدم الجوارح ما لا
یبلغ الا بها واو واو عطف است لم تکلف لم جازمه است تکلف فعل مضارع است مجزوم بلم یعنی نمیکنی تکلیف یعنی حکم بر بندگان با نبودن
اعضا و آن چیزهائی که نمیرسد و کامل نمیشود مگر بآن اعضا و لا مع عدم مخبر الصادق ما لا یدرک الا به واو واو عطف است به خدا
ما مای نافیه است لا لای ناهیه است تکلف فعل مضارع است محذوف یعنی تکلیف کردی بر بندگان با نبودن خبر دهنده راست گوئی الحال که
تمکین کنند درک نیک و بد مگر بآن خبر دهنده فبعثت رسلک مبشرین و منذرین فا فای تفریع است بعثت صیغه مفرد مذکر حاظر است
از فعل ماضی محلا مبتدا است رسلک خبر است مبشرین و منذرین صفت رسلک است یعنی فرستادی بر بندگان رسولانی که مژده دهنده اند ایشان را
ببهشت و ترساننده اند ایشان را از عذاب و عقاب تو بدوزخ و امرتهم بنصیح المعصومین واو واو عطف است امرت
صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی هم ضمیر است راجع رسلک یعنی امر و مقرر فرمودی بر رسولان خود که خلیفه و جانشین از برای خود مقرر بکنند
بعد از فوت خود که آن خلفا و جانشینان معصوم باشند یعنی از ابتدای عمر تا انتها گناه صغیره و کبیره از ایشان صادر نشده باشد یدعون
الی سبیلک بالحکمة و الموعظة الحسنة یدعون فعل مضارع الی حرف جر است سبیلک مجرور بالی است
با حرف جر است حکمت مجرور به با است این جمله جار و مجرور متعلق است به جانشینان واو و الموعظة عطف است به جانشینان موعظه و حسنه صفت ایشان است
یعنی تا آن خلفا و جانشینان رسولان بعد از رسولان بخوانند بندگان را براه دین تو بنصیحت دلپذیر و نیکو لئلا یکون للناس علیک

و نیز فرموده است خدای عزوجل فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب یعنی هرگاه ملاقات کردید با آن کسانی که کافر شده‌اند
بزنید بهر دو دست گردنهای ایشان را و نیز فرمود حضرت امیر مشکل‌کشا علیه السلام بفرزند خود که ای فرزند فرض نموده است خدای عزوجل
بر هر دو پاهای تو اینکه رفتار نکنی با ایشان بسوی طاعت و پرستش خدای عزوجل و اینکه راه روی با آن پاها راه رفتن عاصیان از روی تکبر
چنانچه فرموده است خدای عزوجل ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا کل ذالک کان
سیئه عند ربک مسئولا مکروها یعنی راه مرو روی زمین از روی کبر و تجبر بدرستیکه تو نمی‌توانی که سوراخ کنی زمین را و نمی
توانی که در سرکشی برابری کنی با کوههای بلند بدرستیکه هست اینها همگی در نزد پروردگار تو مکروه و معصیت و نیز فرموده است خدای عزوجل که
الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی آن روزی که مهر کنیم بر زبانهای
ایشان در آنحال تکلم میکنند با ما دستهای ایشان و شهادت میدهند بر کرده ایشان پاهای ایشان بآنچه کسب نموده اند در دار دنیا از
خیر و شر و طاعت و معصیت پس خبر نمود خدای عزوجل که بتحقیق جوارح شهادت میدهند در روز قیامت بر صاحب خود پس فرمود حضرت شاه ولایت
علیه افضل الصلوة واکمل التحیات که ای فرزند این است که الله تبارک و تعالی فرض کرده است بر جوارح تو پس پرهیزکاری کن خدایتعالی را ای جان پدر
و استعمال نما اعضا و جوارح خود را به طاعت خدا و خوشنودی او و بر تو باد که مشاهده نماید ترا خدای عزوجل نزد معصیت خود و نه ببیند ترا
در طاعت خود پس درینصورت خواهی بود تو از جمله زیانکاران و بر تو باد ای فرزند که تلاوت نمائی قرآن مجید را و عمل بآنچه در آن وارد شده
و لازم نمائی بر خود شرایع و احکام و اوامر و نواهی آن را و حلال و حرام آن را و سعی نمائی در تلاوت آن در شب و روز بدرستیکه قرآن
مجید عهدی است از حضرت پروردگار عالم بسوی خلق الله و این واجب است بر هر مسلمانی که نظر کند هر روزه در عهد خدایتعالی که کلام مجید است
هر چند بقدر پنجاه آیه باشند و بدان ای فرزند بدرستیکه درجات بهشت عدد [illegible] موافق آیات با برکات کلام الله است پس گفته میشود
در روز قیامت بقرائت کننده قرآن که بخوان قرآن و برس بدرجات عالی پس نیست در بهشت بعد از انبیا و مرسلین و شهدا و صدیقین
درجه هیچکس رفیع تر و عظیم تر از درجه قرآن خوان می فرماید مصنف کتاب رضی الله عنه که این وصیت بسیار مطول و بزرگ بود پس فرا
گرفتیم ازان بقدر حاجت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تمام شد ترجمه کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه علی ید اقل السادات
سید محمد علی الرضوی النجفی غفر ذنوبه بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الاول سنه [illegible] در ولایت سند در شهر [illegible]

جزو ثانی

التماس از صاحبان دانش و خداوندان فضیلت آنکه هرگاه مطالعه این کتاب نمایند
و دران اثنا سهوی و خطائی در ترجمه آن مشاهده کنند از راه لطف اصلاح نمایند
چراکه الانسان لا یخلو عن السهو والنسیان می باشد لهذا اگر خطاء یابند
بذیل عاطفت بپوشند و از دعای خیر بانی این کتاب و مترجم را
فراموش نفرمایند تهید که این کتاب فیض مآب
که در تشتت احوال و پریشانی حال
صورت اتمام پذیرفته

مقبول نظر کیمیا اثر بندگان ثریا مکان میر صاحب والالباب مستغنی الالقاب عضد الدولة القاهره معاضد الملة الباهره اعتصام الملک اقبال
فیاض عالم و عالمیان سردار [illegible] امیر مهراب خان بهادر المخاطب من حضرت السلطان ... خان ممد الدوله مظفر جنگ ادام الله
بخشش را باد دائم از عنایات آله گردیده موجب تحسین و سزاوار قبول گردد ... بخت و دولت و عیش و فتح و نصرت در ...